

پابه پای صادق هدایت در هند

ندیم اختر*

پژوهشگر مرکز مطالعات ایران و آسیای مرکزی، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی، هند

مقدمه

آثار صادق هدایت در شمار نوشته‌های ممتاز ادبیات ایران قرار گرفته و ترجمه آن‌ها در کشورهای بزرگ جهان انتشار یافته است. داستان صادق هدایت در ایران نیز بر سر زبان‌ها افتاده و موافقان و مخالفان بسیار پیدا کرده است. اما در هندوستان کسی مخالف صادق هدایت نیست (Syed Akhtar Husain, 2008: 187)؛ «زیرا برای فارسی‌دانان هند مایه افتخار است که در زمانی که زبان فارسی به فراموشی می‌رفت، هدایت به هند آمد و ارتباط فرهنگی و ادبی در کشور هند و ایران را در آثار خود دوباره زنده کرد» (همان‌جا).

صادق هدایت در سپتامبر ۱۹۳۷م از هندوستان به تهران برگشت (Katouzian, nd.: 62)؛ اما برای ما معلوم نیست که در کدام ماه سال ۱۹۳۶م به هند آمد و چند ماه یا چند سال در آنجا زندگی کرد. صادق هدایت وقتی در هند بود، به چند شهر مانند بانگلور، حیدرآباد، میسور و غیره سفر کرد و هر جایی که رفت، تأثیری از آن گرفت و در

* نویسنده مسئول: nadeem.arm@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۵/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۲۷

داستان‌های خود منعکس کرد. اگرچه صادق هدایت شیوه‌ای نو در داستان‌های خود و ادبیات هند و ایران ایجاد کرد، کسی به زندگی وی در هند نگاهی نکرد و رد پایش در این سرزمین با گذشت زمان گم شد. دکتر سیداختر حسین، استاد زبان و ادبیات فارسی و هدایت‌شناس در هند، در مقاله‌ای به نام «هندوستان در آئینه بوف کور» اظهار نظر کرد که فارسی‌دانان هند باید در برابر التفات هدایت به هند، با نوشتن تاریخچه مفصل اقامت او در این کشور، دین خود را به او ادا کنند؛ به همین سبب نگارنده که دانشجوی دکتر سیداختر حسین است، تصمیم گرفت با سفری پژوهشی به بمبئی و شهرهای دیگر، به جست‌وجوی رد پای هدایت بپردازد.

بمبئی

صادق هدایت در سال ۱۹۳۶م با زحمت بسیار به کشور هند آمد. او که تجربه این سفر خود را در داستان «میهن پرست» انعکاس داده است، با کمک دوستانش مثل جمال‌زاده و به‌خصوص شین. پرتو که در کنسولگری ایران در بمبئی مشغول کار بود، برای ویرایش فیلم‌نامه فیلمی فارسی که در هند ساخته می‌شد، به بمبئی آمد (Nadeem Akhtar, 2015).

صادق هدایت با سفر به هند از زبان و فرهنگ این کشور تأثیر بسیاری گرفت؛ به‌طوری که عناصر سنت و فرهنگ هند در سراسر داستان‌های او دیده می‌شود و داستان *بوف کور* بهترین نمونه این اثرپذیری اوست.

صادق هدایت نزدیک به دو سال در بمبئی ماند و زبان پهلوی را از استاد بهرام گور انکلیسریا یاد گرفت. آن زمان استاد انکلیسریا در دانشگاه بمبئی، معلم زبان اوستایی و پهلوی بود و به این دلیل می‌توان گفت هدایت زبان پهلوی را در این دانشگاه یاد گرفت و آثاری مانند *هنر ساسانی در غرفه مدال‌ها*، *کارنامه اردشیر بابکان* و غیره را از زبان پهلوی به فارسی ترجمه کرد.

هدایت بیشتر زمان اقامتش در هند را در شهر بمبئی گذراند. از نامه‌های وی معلوم می‌شود که او در خانه کویین سامر^۱ در خیابان آرتهر بندر^۲ منطقه اپولو ریکلیمیشن^۳ زندگی کرده است؛ البته علاوه بر این نشانی، یک آدرس دیگر هم در نامه‌های هدایت

وجود دارد: دکتر پرتو،^۴ ایرانیان کنسولگری،^۵ فورت،^۶ بمبئی،^۷ هند؛^۸ ولی این آدرس‌ها برای کشف کردن رد پای هدایت کافی نبود؛ زیرا شهر بمبئی از زمان هدایت تا به حال، خیلی تغییر کرده و کنسولگری ایران هم از جای خود به منطقه‌ای دیگر منتقل شده است. علاوه بر این آدرس‌های پستی، یکی از مراجع مهم دیگر برای پیدا کردن رد پای محل اقامت هدایت در بمبئی، دفتر کتاب‌خانه کاما آرینتل انستیتوت^۹ بود؛ جایی که هدایت از آنجا کتاب امانت می‌گرفت (Bahārlu, 1995)؛ اما متأسفانه تمام اسناد و مدارک سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۷ کتاب‌خانه به‌علت سیلاب ناگهانی گم شده و از بین رفته است. این‌طور به‌نظر می‌آید که همه راه‌ها برای کشف رد پای هدایت محو شده بود؛ ولی این وضع نامطلوب نگارنده را دل‌سرد نکرد و کوشید تا ساختمان سمرکویین را که هدایت در نامه‌های خود از آن نام برده بود، پیدا کند. کشف محل این ساختمان بسیار مشکل بود؛ چون اسم خیابان ارتهر بندر بعد از زمان هدایت به‌نام حاجی نیاز احمد مارگ تغییر کرده بود؛ ولی خانه کویین سمر با اسم The Summer Queen در پشت هتل مشهور تاج پیدا شد؛ این ساختمان دارای چهار طبقه با هشت آپارتمان است (تصویر ۱).



تصویر ۱ ساختمان سمر کویین

صاحب کنونی این ساختمان تاجری به نام ناصر جمال، مدیر شرکت سیتی واک شوز،^{۱۸} است که در طبقه چهارم ساختمان زندگی می‌کند. وی به نگارنده گفت که این ساختمان را در سال ۱۹۶۰م از خانمی یهودی خریده است؛ ولی هیچ اطلاعی درباره ساکنان قبلی آن ندارد. در همان ساختمان، خانواده‌ای ایرانی هم زندگی می‌کنند که در شهر بمبئی رستوران داشتند؛ اما ایشان هم درباره هدایت، از جد خود اسمی نشنیده بودند؛ بنابراین تنها چیزی که نگارنده می‌توانست به آن تکیه کند، داستان‌های خود هدایت بود؛ چون هنر نادر صادق هدایت این بود که روی داده‌های واقعی زندگی و آنچه در شهر و اطرافش می‌دید، در داستان‌هایش منعکس می‌کرد (Katouzian, nd.: 18). از جمله این داستان‌ها، داستان «هوسباز» است که هدایت آن را بعد از سفر هند نوشت و تا حدودی گره رد پای زندگی هدایت در هند را می‌گشاید. صادق هدایت ابتدا این داستان را به زبان فرانسوی نوشت؛ اما بعدها به زبان فارسی هم ترجمه کرد. در این داستان بیان می‌شود که قهرمان داستان در پانسیون یا مهمانسرا در طبقه پایین زندگی می‌کند و می‌تواند منظره ساحل شهر بمبئی را از پنجره اتاقش ببیند و اغلب هم با آسانسور به طبقه سوم پانسیون که سالن غذاخوری بود، می‌رفته است. هدایت در داستان «هوسباز» خانه قهرمان را طوری توصیف می‌کند که ساختار این خانه شباهت زیادی با ساختار خانه سامر کوپین دارد؛ مثلاً طبقه سوم خانه سامر کوپین طوری ساخته شده است که با طبقات دیگر فرق دارد و به این سبب، به نظر می‌آید که زمانی از این طبقه به جای سالن غذاخوری استفاده می‌شده است. در داستان، خانه قهرمان نزدیک دریاست که از پنجره می‌تواند دریا را ببیند و ساختمان سامر کوپین هم در موقعیتی قرار گرفته است که از پنجره و بالکن آن می‌توان منظره دریا را دید. علاوه بر این‌ها، از دیگر توضیحات مهم هدایت در داستان که ما را به اثبات محل اقامتش راهنمایی می‌کند، توضیح آسانسور خانه قهرمان است. هدایت آسانسور را در داستان «هوسباز» این‌گونه توضیح می‌دهد:

شب بعد فیلیسیا سر میز شام نبود. از اطاق غذاخوری که خارج شدم یک‌راست به جانب آسانسور رفتم و روی تکمه خبر فشار آوردم. دستگاه فوراً به طول نوارهای فلزی رو به بالا سرید و ایستاد. در خارجی را رو به خود باز کردم، لنگه

در داخلی را که گشودم با نهایت تعجب دیدم فیلیسیا مثل یک مجسمه مرمر در داخل اطاق آسانسور بدون حرکت ایستاده است و عطر ملایم محرکی از او متصاعد است (Hedayat, 2008: 563).

آسانسوری که هدایت در داستان بیان می‌کند، دارای دو در است که اکنون هم آن آسانسور به همان شکل قدیمی خود، در سامر کوئین وجود دارد.



تصویر ۲ آسانسور پانسیون سامر کوئین

زمانی که صادق هدایت به هند آمد، آسانسور تازه به شهر بمبئی آمده بود و از مقاله خانم بیلا جیسنگهانی^{۱۱} که در *روزنامه تایمز هند*^{۱۲} در سال ۲۰۰۹م چاپ شد، معلوم می‌شود که در آن زمان در شهر بمبئی آسانسورها بیشتر در منطقه کلابه^{۱۳} - جایی که هدایت زندگی می‌کرد- و اطراف آن وجود داشته است؛ به همین دلیل می‌توان گفت

آسانسوری که هدایت در داستان «هوسباز» توضیح می‌دهد، در واقع آسانسور خانه سامر کویین است که محل اقامتش در شهر بمبئی بوده است.

همچنین، با مطالعه دقیق داستان «هوسباز» معلوم شد که خانه سامر کویین یک پانسیون بوده که قهرمان داستان آن را اجاره کرده بود؛ البته ساختمان فعلی خانه شخصی است و تاکنون هیچ مدرک رسمی‌ای به دست ما نرسیده که گواهی دهد خانه سامر کویین در زمان‌های گذشته، به مردم اجاره داده می‌شده است؛ ولی براساس یک منبع ادبی، یعنی رمان *کوبالت بلو* اثر سچین کندلکر، ساختمان سامر کویین در زمانی، مهمان‌سرا بوده است.

سچین کندلکر، فیلم‌ساز بالیوودی، در سال ۲۰۰۶م رمان *کوبالت بلو* را به زبان ماراتهی نوشت که در سال ۲۰۱۳م جری پیتو آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرد. کندلکر در داستان خود ذکر سامر کویین را چنین آورده است:

حداقل ایشان باید منتظر بوده، آئی با غم‌انگیز گفت: تا حالا عقد تمام نشده بود. کجا می‌ماند؟ چه کاری انجام می‌دهد؟ رقتم و دفترچه را دیدم که کنار تلفون گذاشته بود، روی آن یک آدرس نوشته بود: امریش دوباش، ۵ سامر کویین، ارتاریندار رود، کلابا. آئی ان را خواند (Kundalkar Sachin, 2013: 217).

علاوه بر رمان *کوبالت بلو*، منبع دیگری که سامر کویین را در زمان‌های قدیم مهمان‌سرا معرفی می‌کند، داستان *بیگانه‌ای در بهشت* است. این داستان را شین. پرتو پس از خودکشی هدایت نوشت و به‌نوعی، زندگی‌نامه هدایت در شهر بمبئی است. شخصیت‌های اصلی داستان شین. پرتو دو مرد به‌نام‌های ژایلا و هادی قاصدی هستند که با جابه‌جایی حروف اسم هادی قاصدی می‌بینیم که هادی قاصدی همان صادق هدایت، دوست صمیمی شین. پرتو است که کارها و اندیشه‌هایش در داستان بیان شده است.

در داستان *بیگانه‌ای در بهشت*، خانه‌ای که شخصیت‌های اصلی در آن زندگی می‌کنند، به‌گونه‌ای بیان شده که یادآور ساختمان سامر کویین است؛ مثلاً خانه در منطقه کلابا و نزدیک دریا قرار دارد: «ژایلا کنار دریای هند نزدیک کلابا روی نیمکت نشسته [...] هر زمان که وقت می‌کرد [...] او را می‌بینم که کنار دریا قدم می‌زند» (Partow, 10: nd.); «خانه من خیلی نزدیک است. از بالکون می‌توانید دریا را هم تماشا کنید» (همان، ۱۶). در بخشی از داستان نیز بیان می‌کند که آپارتمان‌شان مهمان‌سرای بوده است: «خانمی که آپارتمان را به ما اجاره داده است برای ما شام و نهار تهیه می‌کند» (همان،

۴۲). این جمله نشان می‌دهد که آپارتمان خیابان کلابا یک پانسیون بوده است و البته، نکته دیگری که در اینجا برای ما روشن می‌شود این است که این خانم صاحب‌خانه که برای آن‌ها غذا تهیه می‌کرده، احتمالاً همان خانم یهودی‌ای است که ناصر جمال، صاحب فعلی سامرکویین، ساختمان را از او خریده است.

اینک با توجه به سه داستان «هوسباز»، *کویالت بلو* و *بیگانه‌ای در بهشت* می‌توان گفت که هر سه نویسنده در داستان‌های خود از آپارتمان یکسانی صحبت می‌کنند که هرکدام مدتی را در آن زندگی کرده و بدین ترتیب، بخشی از حقایق زندگی خود را در داستان‌هایشان نشان داده‌اند.

صادق هدایت در شهر بمبئی در ساختمان سامرکویین، آپارتمانی اجاره می‌کند که در طبقه تحتانی واقع بوده و گویا جز منظره روبه‌دریایش، حُسن دیگری نداشته است؛ چون در توصیف طبقه خود می‌نویسد:

اطاقی که اخیراً در مرتبه تحتانی بنائی اجاره کرده بودم ظاهراً راحت بود ولی [...] بوی زننده تندی که مخصوص هندوهاست در هوا پراکنده بود. در خیابان پاره دوز هندی با عمامه قرمز خود نیمه‌لخت بوضع زاهد متعبدی زیر پنجره من نشسته گرم تماشای ازدحام خلق بود (Hedayat, 2008: 260- 261).

شین. پرتو در داستانش می‌نویسد که آپارتمان آن‌ها در طبقه دوم بوده است؛ ولی هدایت در داستان «هوسباز» می‌گوید طبقه پایین آپارتمان شخصیت اصلی داستان است.

ساختمان سامرکویین دارای دو بخش شرقی و غربی است که در هر طرف، چهار آپارتمان وجود دارد و آپارتمان‌های شرقی رو به دریاست. ما مطمئنیم که آپارتمان هدایت سمت دریا، یعنی در بال شرقی^{۱۴} قرار داشته است؛ چون به گفته شین. پرتو و خود هدایت در داستان‌های *بیگانه‌ای در بهشت* و «هوسباز»، از خانه‌شان دریا دیده می‌شده است. شین. پرتو در داستانش می‌نویسد: «خانه من خیلی نزدیک است [...] از بالکون می‌توانید دریا را هم تماشا کنید» (Partow, nd.: 16) و هدایت می‌نویسد: «پنجره من رو به دریا باز می‌شد» (Hedayat, 2008: 561). شاید به ذهن خطور کند که هدایت که در طبقه پایین ساختمان زندگی می‌کرده، چگونه از دریا و پنجره رو به آن حرف زده است؟ آیا او افسانه‌پردازی کرده است؟ شین. پرتو می‌گوید از بالکن آپارتمانش که در طبقه دوم بود، دریا را می‌دیده و دقیقاً ساختار سامرکویین این‌طور

است؛ یعنی هریک از طبقات جز طبقه پایین، بالکن دارد. ولی سؤال مهم این است که اگر هدایت افسانه‌پردازی نکرده، پس چطور می‌توانسته دریا را ببیند؛ درحالی که طبقه پایین ساختمان بالکن نداشته و به سبب ساختمان‌های دیگر، دریا مخفی می‌شده است. اگر دوباره به ساختار ساختمان سامر کویین نگاهی دقیق‌تر بیندازیم، می‌بینیم که ساختمان به شکل هشت‌ضلعی بنا شده است و اگرچه از دو طرف با ساختمان‌های دیگر مسدود شده بود، هدایت می‌توانسته از آن پنجره‌ای که در گوشه پایین هشت‌ضلعی قرار داشته، دریا را ببیند و به این دلیل است که در داستانش می‌نویسد: «پنجره من رو به دریا باز می‌شد» (همان‌جا).



تصویر ۳ ساختمان سامر کویین

بانگلور

صادق هدایت زمانی که در هند بود، به جنوب کشور هم سفر کرد و ابتدا به شهر بانگلور رفت. توصیف هدایت از شهر بانگلور و اطرافش، در داستان «سامپیگنه» دیده می‌شود. وی به گونه‌ای از مکان‌های بانگلور در این داستان حرف می‌زند که برای ما معلوم می‌شود شهر بانگلور را بادقت دیده و در داستان خودش به تصویر کشیده است.

هدایت در سال ۱۹۳۷م به بنگلور سفر می‌کند و از معبد گنیشا، بیمارستان وانی ویلاس، لعل باغ (تصویر ۴) و شهری کوچک به نام کنگر در اطراف بانگلور دیدن می‌کند.



تصویر ۴ لعل باغ در بنگلور

«سامپینگنه» که اسم شخصیت اصلی داستان است، داستان خانواده‌ای هندوست که وضعیت خیلی بدی دارند. لاکشمی، خواهر بزرگ سامپینگنه، حامله است و به بیمارستان وانیویلاس می‌رود: «حال خواهرش رو به سختی نهاد و شوهرش او را به بیمارستان وانیویلاس فرستاد و سامپینگنه در اطاق عمومی بر بالین او می‌نشست و غالباً برای سرگرمی او از سرزمین گلمرگ صحبت می‌داشت» (همان، ۵۵۴). بیمارستان وانیویلاس (تصویر ۵) بیمارستان مراقبت‌های ویژه مادر و فرزند است که جلوی کاخ تابستانی تیپو سلطان (تصویر ۶) در شهر بنگلور واقع شده است. ذکر حامله بودن خواهر سامپینگنه و بردنش به بیمارستان وانیویلاس، این مطلب را تأیید می‌کند که هدایت این بیمارستان و حتی داخل آن را نیز دیده و با جزئیات دقیق در داستانش منعکس کرده است:

این اقامت در بیمارستان وضعیتی برای سامپینگنه ایجاد کرد که خودش حدس نمی‌زد. بوی فینول که در تمام راهروها پیچیده بود و رفت‌وآمد پرستاران و خانم

حکیم انگلیسی با آن فیس و افاده و آن بهداشت طبی بیمارستان و خود بیماران و کسانی که به عیادت آنان می‌آمدند تمام این‌ها برای او چیز غیرمنتظره‌ای بود (همان‌جا).



تصویر ۵ بیمارستان وانیولاس در داستان سامپینگنه صادق هدایت



تصویر ۶ کاخ تابستانی تیپو سلطان

همان‌طور که ذکر شد، بیمارستان وانویلااس روبه‌روی کاخ تابستانی تیپو سلطان قرار دارد. تیپو سلطان مهاراجه دلیر میسور در قرن هجدهم میلادی بود که سعی کرد در برابر تهاجم انگلیس مقاومت کند و در بین مردم به شیر هندوستان معروف شد. در کاخ تابستانی او، کتیبه‌ای نصب شده که به خط و شعر فارسی نوشته شده (تصویر ۷) و از نظر نگارنده، یکی از جاذبه‌های شهر بنگلور برای صادق هدایت، همین کاخ تابستانی بوده است و احتمالاً هنگام بازدید از این کاخ، بیمارستان وانویلااس را نیز دیده و در داستان خود آورده است.

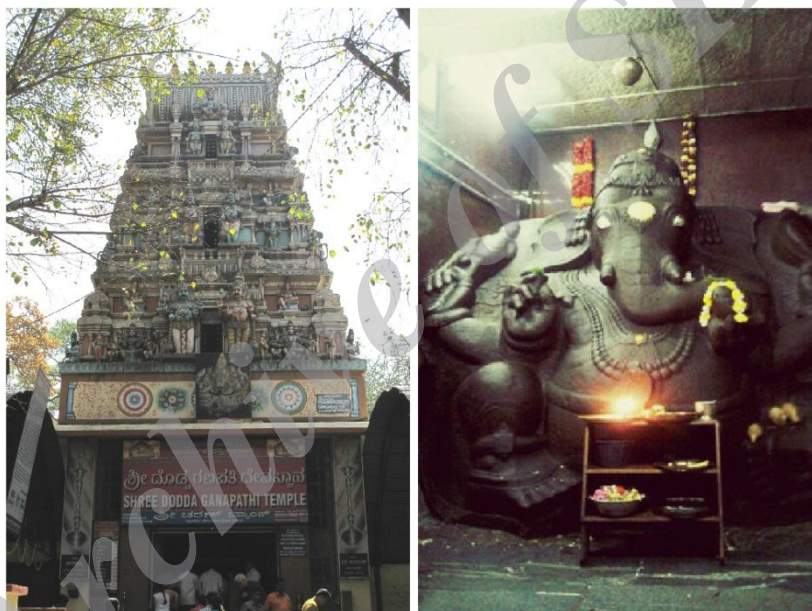


تصویر ۷ کتیبه فارسی بر سر در کاخ تابستانی

مکان دیگری که هدایت در شهر بنگلور دیده است، معبد گنیشا^{۱۵} است. وزارت گردشگری بنگلور درباره این معبد می‌نویسد:

معبد دودا گنیشا در باسوانگری در بنگلور برای مردم جاذبه بسیاری دارد. آنان برای دریافت برکت از گنیشا به این معبد می‌روند. چیزی که این معبد را معبدی نادر و متمایز از دیگر معابد می‌کند، تنوع و تفاوت هفتگی آرایش بت بزرگ و اندودنش به صدها کیلو کره می‌باشد.^{۱۶}

در داستان «سامپینگه» بیان می‌شود که سامپینگه با سیوا عقد کرده و او در موقع بیکاری، برای دیدن نامزدش به معبد فیل خدا، یعنی گنیشا می‌رفت. سیوا نگهبان معبد بود: در موقع بیکاری سامپینگه غالباً برای ملاقات نامزدش به پیشگاه بت بزرگ گانشا که سر فیل و اندام آدمی داشت و از سنگ حجاری و بروغن ماهی اندوده شده بود می‌رفت. معبد با حلقه‌های گل مگرا و حاشیه‌ای آمیخته به برگهای اسهک مزین شده بود و عطر تندی از عود و کندر از محراب در فضا پراکنده می‌شد و سیوا نیمه‌لخت با لنگی که بدور خود بسته بود در بالای تپه بزائین می‌خندید (Hedayat, 2008: 553).

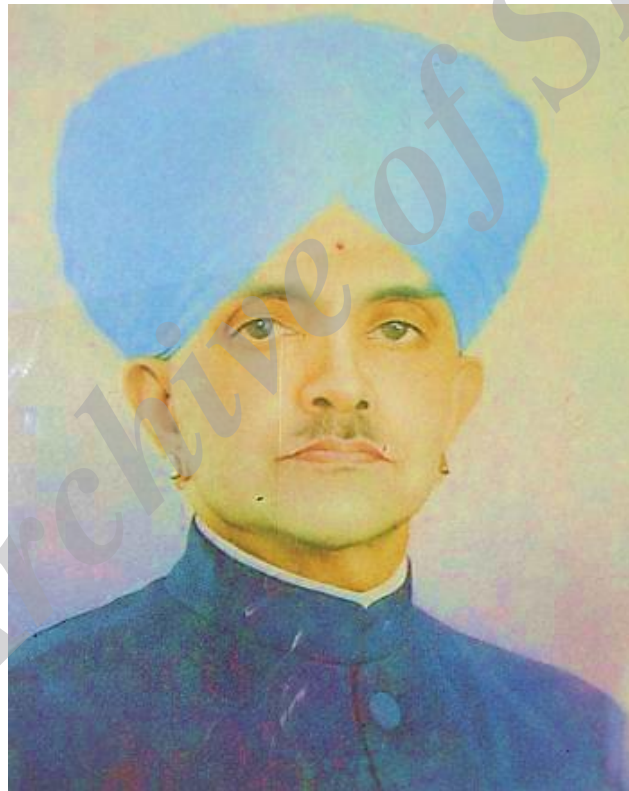


تصویر ۸ معبد گنیشا در شهر بنگلور

معبد دودا گانشا نزدیک بیمارستان وانویلاس و کاخ تپیو سلطان است. هدایت توصیف معبد، بت بزرگ و شیوه آرایش او را طوری آورده است که هنگام بازدید از این معبد متوجه می‌شویم که او حتماً این معبد را با نظری دقیق دیده و در داستانش ذکر کرده است.

میسور

هدایت به شهر میسور می رود و مهمان مهاراجا کریشن راجا وادیار چهارم^{۱۷} می شود (تصویر ۹): «باری قضیه از این قرار بود که به توسط جمالزاده به سر Sir میرزا اسمعیل رئیس الوزرای میسور که اجدادش ایرانی بود، معرفی شده بودم» (Bahārlu, 1995: 188) (تصویر ۱۰). میزبانان وی پذیرایی بسیار خوبی از او می کنند؛ چنان که خودش در نامه به مجتبی مینوی می نویسد: «تقریباً ۱۵ روز زندگی اشرافی و اعیانی کردم. دیگر در مهمانی نبود که صدر مجلس نباشم و به کله گنده ای نبود که معرفی نشوم» (همانجا).



تصویر ۹ مهاراجا کریشن راجا وادیار چهارم، میزبان صادق هدایت



تصویر ۱۰ به سر میرزا اسمعیل رئیس‌الوزرای میسور میزبان هدایت

هدایت در چهارم ژوئن ۱۹۳۷ در جشن تولد مهاراجه کریشن راجا شرکت می‌کند: از قضا مراسم جشن تولد مهاراجه برپا بود. در تمام تشریفات آن شرکت کردم و با لباس مضحک بلندی در دربار رفتم، حتی با خود مهاراجه هم **interview** کردم ولی حماقت جبلی مانع از کمترین استفاده و بلکه باعث بزرگترین ضرر و گنده‌گوزی‌های بی‌جهت شد. حتی پیشنهاد خرید بلیط راه‌آهن را رد کردم. شاید هم ادعایم خیلی زیاد بود (همان، ۱۸۸-۱۸۹) (تصویر ۱۱).



تصویر ۱۱ قصر مهاراجه در میسور

از منابع موجود درباره سفرهای هدایت در هند، اطلاعات مستند اندکی به دست ما رسیده؛ اما با مطالعه دقیق داستان‌هایش، مقداری از این مجهولات روشن می‌شود؛ مثلاً با خواندن جمله‌ای در داستان «حاجی آقا» این موضوع برای ما قطعی می‌شود که او نزد مهاراجه میسور منزلتی داشته است: «چرا بیخود شاگرد بفرنگستون می‌فرستید؟ منو دو بار مهاراجه دکن برای پست وزارت خارجه‌اش پیشنهاد کرد، دعوتش را نپذیرفتم» (Hedayat, 2008: 178).

حیدرآباد

بعد از سفر میسور، هدایت در راه برگشت به بمبئی، تصمیم می‌گیرد حیدرآباد را نیز ببیند. او می‌گوید: «از آنجایی که چشده‌خور شده بودم راهم را کج کرده به حیدرآباد، شهر اسلامی رفتم [...] مردمش فینه به سر قبا دراز، انگلیسی سرشان نمی‌شد» (Bahārlu, 1995: 189)؛ اما این سفر برای هدایت ناجور و ناراحت‌کننده بود؛ چون

افرادی که او را دعوت کرده بودند، در زمان رسیدن وی به حیدرآباد، در شهر نبودند و هدایت مجبور شد با قطاری درجه سه که بسیار کثیف و نامناسب بود، به شهر بمبئی برگردد:

باری از شما چه پنهان یکی دو نفر که مرا دعوت به آنجا کرده بودند هیچ کلام نبودند و به مسافرت رفته بودند. اگرچه با کمی پرویی می توانستم خودم را جا بکنم ولی مراجعت را بیشتر صلاح دیدم. با درجه سوم و جای بد کثیفی که جلو در میال واقع شده بود، برگشتم (همان جا).

بازتاب این سفر را در یکی از جملات نامه ای که به مجتبی مینوی می نویسد می توان دید: «به طوری که وقتی وارد قصر Summer Queen شدم آخرین آنه جیم را به حمال دادم» (همان جا). او که از سفرش خاطره خوشایندی ندارد، حال که برگشته است، پانسیون سامر کوئین را قصر می نامد.

پی نوشت ها

1. Queen Summer
2. Arthur Bunder Road
3. Appollo Reclamation
4. Dr. Partov
5. Iranian Consulate
6. Fort
7. Bombay
8. India
9. Cama Oriental Institute
10. City Walk Shoes
11. "Century-Old Heritage Lifts Continue to Rise and Shine"
12. The Times of India
13. timesofindia.indiatimes.com/city/mumbai/Century-old-heritage-lifts-continue-to-rise-and-shine/articleshow/4570380.cms
14. East Wing
15. Shree Dodda Ganpathi Temple
16. www.bengaloorutourism.com/dodda-ganesha-temple.php
17. Krishna Raja Wadiyar IV

منابع

- Syed Akhtar Husain (2008). *Hindustan Dar Aayneh i Buf-i-kur, Hedayat, Sadegh, Complete Works*. Vol. IV. Ed. Jahangir Hedayat. Iranian Burnt Book Foundation, USA.
- Katouzian, H. (nd.). *Sadeq Hedayat, The Life and Legend of an Iranian Writer*. I.B. Tauris & Co Ltd. London.
- Nadeem A. (2015). "HEDAYAT, SADEQ V. Hedayat in India" in *Encyclopædia Iranica*. Online Edition.
- Bahārlu, M. (Comp.) (1995). *Nāmahā-ye Šādeq Hedāyat*. 2nd Ed. Tehran.
- Hedayat, S. (2008). *Complete Works*. Ed. Jahangir Hedayat. Vol. I & II. Iranian Burnt Book Foundation. USA.
- <http://timesofindia.indiatimes.com/city/mumbai/Century-old-heritage-lifts-continue-to-rise-and-shine/articleshow/4570380.cms>.
- Kundalkar S. (2013). Trans. Pinto Jerry. Cobalt Blue, hamash Hamilton, Penguin Groups, New delhi.
- Partow, Sh. (nd.). *Bigane-i-Dar Behist*. Kanoon Intesharat Mazda. Yazd.
- <http://www.bengaloorutourism.com/dodda-ganesha-temple.php>.

Archive of SID